

موانع ساختاری استقرار قانون در ایران؛ مطالعه موردی ایران عصر صفویه

حمید عباداللهی^۱

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان

چکیده

این مقاله با رویکردی کلان‌نگر ناظر بر تحلیل شرایط ساختاری - تاریخی «امکان و امتناع قانون و نظم در ایران» است. غالباً تبیین‌های ارائه‌شده از علل تاریخی غیبت قانون و نظم اجتماعی در تاریخ و جامعه ایران، با نگاهی غایت‌شناختی، به دنبال شرح موانع «کنونی» غیبت قانون در جامعه ایران هستند. در این انگاره، «تاریخ ایران» در خدمت فهم شرایط کنونی جامعه ایران و به شکل وارونه مفهوم‌یابی می‌شود. شناخت ناشی از این «تبیین‌های تاریخی»، به جای آنکه در راستای تفسیر ساختارهای حاکم بر جامعه ایران در گذر تاریخ باشد، دغدغه فهم «ایران معاصر» را دارند. به علاوه، تحلیل‌های مذکور علت‌های غیبت قانون و نظم مبتنی بر آن را با روشی مقایسه‌ای و با رویکردی بنیادگرا (با تأکید بر بنیان اقتصادی یا سیاسی) تبیین می‌کنند. مقاله حاضر مدعی است کاربست تئوری عام تغییر اجتماعی (چه نوع مارکسیستی و چه نوع وبری آن)، که با محوریت تاریخ غرب میانه تولید شده است، توان تحلیل غیبت تاریخی قانون و موانع استقرار آن در تاریخ ایران را ندارد و میان عناصر تشکیل‌دهنده تبیین‌های مذکور و واقعیت «عدم استقرار قانون در تاریخ ایران» ارتباطی وجود ندارد. در مقابل، این مقاله سعی دارد با الگویی ساختارگرایانه غیبت تاریخی قانون در جامعه ایران را با محوریت مفهوم «مفصل‌بندی» در تحلیل و در ساختارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران (و نه غرب میانه) جستجو کند. مقاله حاضر مدعی است علت بنیادین «عدم استقرار قانون در تاریخ ایران» نوع مدیریت سیاسی، نظامی و اقتصادی محدود و سرزمینی ایران است.

واژه‌های کلیدی: اشکال مالکیت، عصر صفویه، قانون، مدیریت سرزمین، نظم اجتماعی.

مقدمه و طرح مسئله

قانون و نظم اجتماعی مبتنی بر آن، به عنوان پدیده‌ای «مدرن»، در ادبیات ایران‌شناسی اجتماعی مقوله‌ای کلیدی به شمار می‌رود. عالمان علوم اجتماعی، روشنفکران، مورخان و حتی فعالان سیاسی و دولتمردان در لحظات تاریخی مختلف بر غیبت این مقوله، به عنوان علت عقب‌ماندگی ایران تأکید کرده‌اند.

حضور قانون و نظم اجتماعی مبتنی بر آن در جامعه ایران را می‌توان از دو زاویه مورد بررسی قرار داد: نخست از زاویه امکانیت وجود قوانین (تاریخی)، و در وهله دوم از زاویه پیروی و یا عدم تمکین افراد جامعه به قوانین رسماً موجود. مشکل نخست به بحث قانون عام و مشروع در سطح نظام اجتماعی و به منع آن اشاره دارد که دقیقاً این مقاله به آن می‌پردازد، اما مشکل دوم به حضور نوعی جهت‌گیری نسبت به هنجارهای قانونی در جامعه اشاره دارد.

این مقاله با رویکردی کلان‌نگر ناظر بر تحلیل ساختاری - تاریخی «شرایط امکان و امتناع قانون و نظم در ایران» است. غالباً تبیین‌های ارائه‌شده از علل تاریخی غیبت قانون و نظم اجتماعی در تاریخ و جامعه ایران، با نگاهی غایت‌شناختی^۱، به دنبال شرح موانع «کنونی» غیبت قانون در جامعه ایران هستند. در این انگاره، «تاریخ ایران» به گونه‌ای وارونه یا به عبارتی در خدمت فهم شرایط کنونی جامعه ایران مفهوم‌یابی می‌شود. شناخت ناشی از این «تبیین‌های تاریخی»، به جای آنکه در راستای تفسیر ساختارهای حاکم بر جامعه ایران در گذر تاریخ باشد، دغدغه فهم «ایران معاصر» را دارند. به عبارتی شناخت ساختاری - تاریخی گذشته ایران، قربانی مصالح شناخت «ایران معاصر» می‌شود. ایده‌ای که در پس این تبیین‌ها جای دارد، عبارت است از آنکه «تاریخ ایران را می‌توان تداوم وارونه جامعه کنونی ایران دانست». به علاوه، تحلیل‌های مذکور علل غیبت قانون و نظم مبتنی بر آن را با روشی مقایسه‌ای و در نتیجه با رویکردی ذات‌گرا^۲ (با تأکید بر بنیان اقتصادی یا سیاسی) تبیین می‌کنند.

مقاله حاضر مدعی است کاربست تئوری عام تغییر اجتماعی^۳ (چه نوع مارکسیستی و چه نوع وبری آن) که با محوریت غرب میانه^۴ تولید شده، توان تحلیل غیبت تاریخی قانون و موانع استقرار آن در تاریخ ایران را ندارد و بین عناصر تشکیل‌دهنده تبیین‌های مذکور و واقعیت «عدم



1. Teleological
2. Essentialist
3. General Theory of Social Change
4. Medieval West

استقرار قانون در تاریخ ایران» ارتباطی وجود ندارد. در مقابل، این مقاله سعی دارد تا با الگویی ساختارگرایانه^۱ غیبت تاریخی قانون در جامعه ایران را در ساختارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران جستجو کند. مقاله مدعی است علت بنیادین «عدم استقرار قانون در تاریخ ایران» نوع مدیریت سیاسی، نظامی و اقتصادی محدودۀ سرزمینی ایران است. هرچند این فرض اصلی ترین مانع استقرار قانون و نظم اجتماعی در کل دوره ایران پیشاسرمایه‌داری^۲ است، اما به منظور بررسی صدق این ادعا آن در دوره تاریخی صفویه به آزمون گذاشته می‌شود. علت انتخاب این دوره تاریخی برای آزمون فرضیه این پژوهش، طولانی‌مدت بودن این دوره تاریخی است. در واقع، دولت صفوی به عنوان طولانی‌ترین دولت ملی در دوره پس از اسلام، در بررسی تاریخ اجتماعی ایران از اهمیت بسیاری برخوردار است و می‌تواند ساختارهای شکل‌گرفته در بطن جامعه ایرانی را منعکس کند.

بیان مسئله: پروبلماتیک^۳ ادبیات ایران‌شناسی

در تبیین غیاب تاریخی «قانون و نظم مبتنی بر آن» با توجه به رویکردهای نظری حاکم بر نظریات ارائه‌شده، دلایل بسیاری عنوان شده است. مطالعات جامعه‌شناسی - تاریخی «شرایط امکان و امتناع قانون و نظم در ایران» را می‌توان در دو اردوگاه نظری دسته‌بندی کرد. مطالعاتی که بر هسته «عقلانیت» متمرکز بوده و بر غیاب تاریخی این عنصر در جامعه و تاریخ ایران تأکید دارند، و مطالعاتی که حول ایده «استبداد» سامان یافته‌اند.

دسته نخست، غیاب تاریخی عقلانیت را محور مفهوم‌سازی از جامعه و حاکمیت ایرانی قرار داده و نظام اجتماعی و سیاسی موجود در این جامعه را فاقد روح جدید معرفی می‌کنند. در این نگاه تاریخی، عمل کنشگران ایرانی حاوی خصلت سنتی و غیرعقلانی است که محدودۀ نظام سیاسی تا نظام اجتماعی و اقتصادی را دربرمی‌گیرد. ساختار سیاسی پاتریمونیال^۴، جامعه مردسالار، اشکال خانواده پدرسالار، و عمل اقتصادی سنتی (تجارت سنتی)، همگی تابع غیبت

1. Structural

2. Pre-Capitalist Iran

۳. «پروبلماتیک» ساخت نظری معین و روشن از چهارچوب‌های مفهومی است که اشکال و صور طرح مسائل را تعیین می‌کند. بنابراین، فقط می‌توان در عرصه و در افق یک ساخت نظری معین به طرح پرسش‌ها پرداخت. «پروبلماتیک»، تعیین‌کننده و شرط مطلق و معین امکانپذیر بودن شناخت است (آلتوسر، ۱۹۶۹: ۲۵۴). «پروبلماتیک» تعیین می‌کند که چه پرسش‌هایی را می‌توان پرسید و چه چیزهایی را می‌توان دید و اصطلاحی است که ناپرسیدنی یا «نادیدنی» را می‌رساند (بتون، تد و یان کرایب، ۱۳۸۴: ۳۴۱).

4. Patrimonial





تاریخی عنصر «عقلانیت جدید» قلمداد می‌شوند. بنا بر انگارهٔ حاکم بر این دسته از مطالعات، «سنت (اسلامی)» در تاریخ این سرزمین همواره نظم اجتماعی خاصی را تولید کرده که خود مانع استقرار بنیان‌های نظم عقلانی جدید شده است. در این رویکرد، تفاوت ایران میانه با غرب میانه، تفاوت در بنیان‌های معرفتی است، نه اقتصادی. در حقیقت، در این رویکرد جامعه و تاریخ ایران برحسب «نظریه عام تاریخ شرق» مفهوم‌سازی می‌شود.

دسته دوم مطالعات تاریخی «شرایط امکان و امتناع قانون و نظم در ایران»، بر ایده آسیائیسیم^۱ و استبداد ناشی از آن استوار است. دولت بوروکراتیک، اجتماعات ایزوله، زمینداری بوروکراتیک، غیبت تاریخی طبقات اجتماعی و حوزه عمومی، ایستایی اقتصادی و به تبع آن ایستایی اجتماعی و سیاسی، همگی خصلت‌یابی‌های جامعه و تاریخ ایران به شمار می‌روند که به شکل غیرمستقیمی در این سرزمین مانع ظهور تاریخی پدیده «نظم اجتماعی مبتنی بر قانون» شده‌اند. بنابر قرائت این دسته از مطالعات، تاریخ ایران تاریخ مسلسل نظم استبدادی و بی‌نظمی ناشی از فروپاشی موقت سلسله‌های استبدادی است. آنچه تاریخ ایران میانه را از تاریخ غرب میانه متمایز می‌کند، حضور دیرپای نظم استبدادی است که نه ناشی از سنت، بلکه ناشی از شکل دولت شرقی است. در حقیقت، این بنیان اقتصادی مشرق زمین و از جمله ایران است که شکل دولت و نظم ناشی از آن را تولید و بازتولید کرده است. در این رویکرد، تفاوت ایران میانه با غرب میانه، تفاوت در بنیان‌های اقتصادی است، نه معرفتی. این دسته از مطالعات نیز همچون دسته نخست، در چهارچوب «نظریه عام تاریخ شرق» تولید شده‌اند.

«نظریه عام تاریخ شرق» دلالت بر مفهوم‌سازی جامعه و تاریخ شرق، با محوریت جامعه و تاریخ غرب دارد. دسته نخست مطالعات تاریخی «شرایط امکان و امتناع قانون و نظم در ایران»، با تأکید بر مفهوم «عقلانیت»، جامعه و تاریخ ایران را به واسطهٔ مقایسهٔ سلبی آن با مفهومی از سرمایه‌داری تعریف می‌کنند که مشخصهٔ آن فعالیت ذهنی عقلانی است؛ فعالیتی که به روایت ویر هستهٔ سرمایه‌داری عقلانی غربی بوده است. با وجود تفاوت دسته دوم مطالعات تاریخی با دسته نخست، این دسته از مطالعات نیز جامعه و تاریخ ایران را با محوریت مفهوم غرب تعریف می‌کنند. آنها تمرکز سیاسی و استبداد موجود در تاریخ و جامعه ایران را با روشی مقایسه‌ای و در مقایسه با تاریخ غرب میانه و مفهوم «فئودالیسم و قراردادهای اجتماعی موجود در آن» تبیین

می‌کنند. استبداد ایرانِ میانه، شرایط فقدان فنودالیسم غربِ میانه است. در حقیقت، روش‌شناسی مقایسه‌ای تاریخی، اساس و بنیان تبیین دسته دوم مطالعات از «غیبت تاریخی قانون و نظم منبعث از آن» است. هر دو دسته مطالعات، در تبیین غیاب تاریخی قرارداد اجتماعی و قانون مدنی، با رویکردی ذات‌گرایانه / تقلیل‌گرایانه، آن را ناشی از «ذات فرهنگی» و یا «ذات اقتصادی» جامعه ایرانی می‌دانند.

محوریت تاریخ و جامعه غرب در تبیین «غیبت تاریخی قانون در تاریخ و جامعه ایران»، روش‌شناسی مقایسه‌ای، ذات‌گرایی و تقلیل‌گرایی ناشی از آن، هر دو دسته از تبیین‌های ارائه‌شده را بی‌دفاع می‌سازد. در واقع، موانع شناختی پوشیده در مطالعات انجام‌شده در مورد غیبت تاریخی قانون در تاریخ و جامعه ایران، فهم دلایل تاریخی - ساختاری «شرایط امکان و امتناع قانون و نظم در ایران» را با موانع جدی مواجه کرده و به همین دلیل بررسی موضوع مورد بحث نیازمند تغییر الگوی شناختی - نظری است. مقاله حاضر با عنایت به این اصل معرفت‌شناختی که هر پژوهشی در چهارچوب یک «پروبلماتیک» صورت می‌گیرد، سعی دارد با شناسایی «پروبلماتیک» حاکم بر مطالعات پیشین و فاصله گرفتن از آن، «غیبت تاریخی قانون و نظم منبعث از آن در تاریخ و جامعه ایران» را از زاویه دیگری مورد بررسی قرار دهد. «پروبلماتیک» حاکم بر مطالعات پیشین «غیبت تاریخی قانون و نظم منبعث از آن در تاریخ و جامعه ایران» را می‌توان حول سؤال‌های زیر ساماندهی کرد:

۱. چه تفاوتی بین ایران میانه و غرب میانه وجود دارد که سبب «غیبت تاریخی قانون در تاریخ و جامعه ایران» شده است؟
۲. بر مبنای انگاره «علیت خطی» چگونه می‌توان «غیبت تاریخی قانون در تاریخ و جامعه ایران» را تبیین کرد؟
۳. ذات سیاسی یا ذات اقتصادی جامعه ایران چگونه مانع ظهور و استقرار قانون و نظم قانونمند شده است؟
۴. شهر یا روستای ایرانی واجد چه خصائصی است که غیبت تاریخی قانون را سبب می‌شوند؟^۱

۱. در پروبلماتیک مطالعاتی که در سنت ایرانشناسی صورت گرفته است، اجتماعات ایلی یا به اجتماعات روستایی تأویل شده یا از تحلیل حذف می‌شوند؛ حال آنکه آنها نقش قابل توجهی در تحلیل غیبت تاریخی قانون در تاریخ ایران دارند. یکی از جنبه‌های نوآورانه این مقاله توجه و برجسته‌سازی نقش ایلات در این مسئله است.



الگوی نظری: گسست معرفت‌شناختی^۱

در بخش پیشین، مرور مطالعات تاریخی «شرایط امکان و امتناع قانون و نظم در ایران» نشان داد مفهوم‌سازی‌های صورت‌گرفته از «غیبت قرارداد اجتماعی و قانون در تاریخ ایران» در درون ساختارهای نظری خاصی صورت گرفته است. این ساختارهای نظری امکان‌ها و محدودیت‌هایی را برای شناخت تاریخی از موانع رشد قانون در تاریخ ایران ایجاد کرده‌اند که نتیجه آن شناخت موضوع مورد مطالعه در سایه وضعیت غرب در عصر میانه است. همچنین ملاحظه شد دو روایت متفاوت و به ظاهر متضاد (روایت وبری و مارکسی) از غیبت قرارداد اجتماعی در تاریخ ایران، بر پروبلماتیک واحدی استوار است و دقیقاً به همین دلیل هر دو روایت در پی پاسخ به سؤالاتی هستند که این پروبلماتیک تولید می‌کند.

تلاش انتقادی این مقاله برای شناخت «پروبلماتیک» مطالعات تاریخی «شرایط امکان و امتناع قانون و نظم در ایران» و سعی آن در ارائه قرائتی متفاوت از موضوع مورد بحث، حاکی از محوریت دو مفهوم «پروبلماتیک» و «گسست معرفت‌شناختی» در مقاله حاضر است. این دو مفهوم که از سنت آلتوسری مارکسیسم^۲ به جا مانده و بر اندیشه متفکران پس‌ساختارگرا^۳ تأثیر قابل توجهی گذاشته است^۴، الگوی راهبر این مقاله در قرائت از پدیده غیبت قانون در تاریخ ایران است. همچنین ایده «مفصل‌بندی»^۵ از دیگر مفاهیم نظری برآمده از این سنت فکری است که در تلاش این مقاله برای تبیین ساختاری و گریز از تبیین «ذات‌گرایانه» از موضوع مورد مطالعه نقش محوری دارد.

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، «پروبلماتیک» اشاره به این نکته معرفت‌شناختی دارد که ایده‌های علمی و شناخت در درون ساختارهای شناختی شکل می‌گیرند. این ساختارهای شناختی مجموعه‌ای از مفاهیم به هم متصل هستند که به صورت شبکه‌ای به هم پیوسته از مفاهیم درآمده‌اند. هر شبکه‌ای از مفاهیم، یا به عبارتی هر «پروبلماتیک»، تنها در مطرح ساختن مجموعه پرسش‌های خاصی توانا و در مقابل به همان اندازه در طرح مجموعه



1. Epistemological Break

2. Althusserian Marxism

3. Post-Structuralist

۴. متفکرانی که آنها را می‌توان تحت عنوان کلی جامعه‌شناسان و متفکران پس‌آلتوسری نامید. ارنستو لاکلاو (Ernesto Laclau) و شانتال موفه (Chantal Mouffe)، استوارت هال (Stuart Hall) و میشل فوکو (Michel Foucault) از جمله این متفکرانند. ایده گفتمان فوکو و لاکلاو و موفه بی‌شک تحت تأثیر مفهوم معرفت‌شناختی «پروبلماتیک» آلتوسر قرار دارد. همچنین، مفهوم «مفصل‌بندی» آلتوسر سهم محوری در بحث‌های هال (هال، هلد و مک گرو، ۱۹۹۲) و لاکلاو و موفه (لاکلاو و موفه، ۱۹۸۵) دارد.

5. Articulation

پرسش‌های خاص دیگر ناتوان هستند. به عبارتی صریح‌تر، هر پروبلماتیکی - به مثابه ساختار - به دلیل داشتن شبکه خاصی از مفاهیم، هم «امکانیت» و هم «محدودیت» شناخت است (آلتوسر، ۱۹۶۹؛ آلتوسر و بالیبار، ۱۹۷۰).

طرح ایده پروبلماتیک از سوی آلتوسر دلالت بر آن داشت که دانش نه به شکل مستقیم و از طریق تجربه بی‌واسطه، بلکه در چهارچوب ساختار نظری معین یا پروبلماتیک حاصل می‌شود؛ لذا تصور تجربه‌گرایانه - انباشتی از شناخت، تصویری نادرست و در مقابل، شناخت تنها در لحظه شناسایی «پروبلماتیک» و تلاش برای جدایی یا گذر از آن امکان‌پذیر است. این لحظه را آلتوسر لحظه «گسست معرفت‌شناختی» می‌نامید. مفهوم «گسست معرفت‌شناختی» اشاره به این نکته دارد که شناخت با تردید در فرض‌های پیشین و سرنگونی دستاوردهای گذشته و با جایگزینی فرض‌های جدیدی که در نتیجه انتقاد به فرض‌های پیشین به دست آمده امکان‌پذیر است. شناخت با گذر از پروبلماتیک پیشین، یا «گسست معرفت‌شناختی» و بنا کردن پروبلماتیک نو ممکن است^۱.

مقاله حاضر با راهبر قرار دادن ایده «پروبلماتیک» و «گسست معرفت‌شناختی» آلتوسر، از آغاز سعی داشت مطالعات پیشین در خصوص «غیبت قانون و قرارداد اجتماعی در ایران» را با نگاه نقادانه‌ای به چالش کشیده، پروبلماتیک حاکم بر آنها را شناسایی کرده و فرض‌های بنیادین این مطالعات را مورد پرسش قرار دهد. صفحات پیشین این مقاله دقیقاً با این الگوی نظری تدوین شده و در پی آن بود تا مطالعات پیشین در خصوص «غیبت قانون و قرارداد اجتماعی در ایران» را تحت تأثیر ایده «پروبلماتیک» و «گسست معرفت‌شناختی» مورد نقد قرار دهد. در بخش‌های آتی، سعی بر آن است تا روایتی متفاوت از کم‌رشدی قانون و قرارداد اجتماعی در بخشی از تاریخ ایران ارائه شود که بر پروبلماتیک مطالعات پیشین متکی نباشد. در همین راستا، و برای پرهیز از تبیین «ذات‌گرایانه» از موضوع مورد

۱. ایده «پروبلماتیک» و «گسست معرفت‌شناختی» دلالت‌های معرفت‌شناختی دیگری نیز داشت. این ایده به دلیل برداشت ساخت‌گرایانه از شناخت، نگاهی نسبت‌گرایانه از شناخت را دامن می‌زد. هر چند آلتوسر در مقابل آن مقاومت کرد ولی بعدها شاگردان پست مدرن اش (مانند فوکو) به شدت آن را بسط دادند. در حقیقت، آلتوسر ایده «پروبلماتیک» و «گسست معرفت‌شناختی» را با مفهوم «ایدئولوژی» و «علم» مرتبط ساخت و «گسست معرفت‌شناختی» را رها کردن شناخت از جنبه «ایدئولوژی» می‌دانست. بعدها شاگردان آلتوسر ایده «پروبلماتیک» و «گسست معرفت‌شناختی» آلتوسر را بسط داده و تمایز وی میان «علم» و «ایدئولوژی» را کنار گذاشتند که خود روایتی پست‌مدرن از اندیشه‌های آلتوسر بود. مقاله حاضر نیز در همین راستا و بدون توجه به تمایز مذکور از دو مفهوم «پروبلماتیک» و «گسست معرفت‌شناختی» آلتوسر استفاده کرده و تنها مدعی ارائه روایتی دیگر از «غیبت قانون» در بخشی از تاریخ ایران است.



مطالعه که خصلت مطالعات پیشین بود، مفهوم «مفصل‌بندی» آلتوسر به کار گرفته شد. این مفهوم دلالت بر آن دارد که پدیده‌های مورد مطالعه در ارتباط با هم قابل فهم هستند و تحویل پدیده‌ها به یک پدیده، مانع از شناخت درست موضوع مورد مطالعه و منجر به تبیین ذات‌گرایانه از آن می‌شود. ربط دادن و پیوند پدیده‌ها برای تبیین پدیده مورد مطالعه روشی است که تنها به واسطه کاربست مفهوم «مفصل‌بندی» امکان‌پذیر است.^۱ در سایه کاربرد این مفهوم، در بخش‌های آتی تلاش می‌شود غیبت قانون در تاریخ ایران نه با محوریت بنیان اقتصادی و نظام سیاسی، بلکه در ارتباط با بخش‌های مختلف جامعه ایران تحلیل شود.

تبیین ساختاری «غیبت قانون و نظم ناشی از آن» در ایران عصر صفویه

بررسی ایران عصر صفوی و پویایی‌های درونی آن با رویکردی ساختارگرایانه، نشانگر آن است که امکان استقرار قانون اجتماعی و نظم ناشی از آن در آن دوره به دلایل ساختاری فراهم نبود. تحولات سیاسی - اجتماعی ایران آن عصر به‌ویژه ایران سده نخست عصر صفوی (۱۵۰۱-۱۶۱۰ میلادی) به اندازه‌ای بود که هر گونه امکان استقرار قانون پایدار و نظم سیاسی اجتماعی نسبتاً ایستا را غیرممکن می‌ساخت. سده دوم عصر صفوی (-۱۷۲۵/۱۶۱۰) با وجود آنکه ظاهراً دارای نظم نسبتاً ایستایی بود، اما این نظم نه ناشی از استقرار قانون بلکه تحت تأثیر فرامین مستقیم شاهان این دوره بود. در واقع در ایران آن عصر، قانون به مثابه حائلی میان حاکمیت و مردم وجود نداشت. هرچند در مقاطعی از تاریخ آن عصر (سده دوم حاکمیت صفویان)، نظم اجتماعی نسبتاً ایستا و رشد اقتصادی قابل توجهی ظاهر شد اما همان‌طور که گفته شد، نه ناشی از حاکمیت قانون بلکه ناشی از ضرورت حاکمیت مستبدانه شاهان بود. فرض اساسی این مقاله عبارت است از آنکه در تاریخ ایران، و از جمله در ایران عصر صفوی، به شکلی مستمر و پویا موانع ساختاری بر سر راه استقرار قانون مدرن وجود داشته است. در واقع برخلاف پروبلماتیک شرق‌شناسی، موانع استقرار قانون در تاریخ ایران نه خواست شاهان، نه فقدان عقلانیت (دلایل فرهنگی - سیاسی) و نه بنیان اقتصادی بوده است. مانع استقرار قانون، مانعی ساختاری، یعنی نوعی از «مدیریت سرزمین» بود که رفتار شاهان را نیز تابع خود می‌ساخت. بدین ترتیب به همان اندازه که



۱. مفهوم «مفصل‌بندی» نقشی کلیدی در تحلیل‌های لاکلاو و موفه (لاکلاو و موفه، ۱۹۸۵) دارد (هوارث، ۱۳۷۷: ۱۶۳).

نیروهای سیاسی ایلی و غیرایلی تابع این ساختار بودند، شاهان و دربار نیز در چهارچوب آن عمل می‌کردند. در چنین تحلیلی، عدم امکان استقرار قانون، بی‌نظمی مستمر و اقدامات مستبدانه شاهان و نیروهای اداری - سیاسی و نظامی، انعکاسی از تأثیرات ساختار بود.

تحلیل نظام اداری - سیاسی ایران عصر صفوی نشان می‌دهد محدوده سرزمینی ایران به گونه‌ای غیرمتمرکز و با منطق «توزیع زمین در قبال دریافت خدمت»، مدیریت اداری، سیاسی و نظامی می‌شد. در واقع، کم‌رشدی و توسعه‌نیافتگی ساختاری نیروها و روابط اقتصادی در بخش زراعی ایران آن عصر، همچون گذشته، سبب می‌شد تا مدیریت تولید زراعی و انرژی اقتصادی ناشی از آن در اختیار نیروهای سیاسی - حقوقی برآمده از اجتماعات ایلی (امیران ایلی) و یا شهری (امیران لشکری و کشوری غیرایلی) قرار گیرد؛ شکلی از مدیریت اداری - سیاسی منابع اقتصادی که عاملان آن هیچ‌گاه از نیروهای اجتماعات زراعی نبودند. از سویی اقتصاد زراعی همواره مهم‌ترین منبع اقتصادی زنده‌مانی و استحکام دولت صفوی بود. در حقیقت، لزوم مدیریت انرژی اقتصادی اجتماعات زراعی به وسیله نیروهای غیرزراعی، شکلی از مدیریت سرزمین را ایجاد کرد که مبتنی بر «توزیع زمین در قبال دریافت خدمت» بود. در دوره مورد بحث همچون دوره‌های پیشین، حفظ محدوده سرزمینی دولت متمرکز، متکی بود بر واگذاری مالکیت به منظور تأمین نیازهای اقتصادی مدیریت اداری - سیاسی و ایدئولوژیک محدوده سرزمینی. اراضی میان امیران ایلی یا غیرایلی (شهری) توزیع می‌شد تا خدمت سیاسی، اداری و نظامی دریافت شود. این اراضی همان «اقطاعات» و «تیول‌هایی» بودند که ماهیت اداری، نظامی و سیاسی داشتند و منبع اقتصادی مدیریت سیاسی کشور به شمار می‌رفتند. روحانیت رسمی نیز در قبال «مشروع‌سازی حاکمیت» به مثابه نوعی خدمت (خدمت ایدئولوژیک)، اشکالی از مالکیت زمین را دریافت می‌کرد که سیورغال و وقف نامیده می‌شدند. بدین ترتیب انتقال انرژی اقتصادی تولیدشده در بخش زراعی به اجتماعات ایلی و شهری، به واسطه خلق «اشکال مالکیت و تخصیص آنها» به عاملان ساختاری ارائه‌دهنده «خدمت» صورت می‌گرفت.

همان‌طور که گفته شد تخصیص مالکیت به عاملان ساختار منوط به ایفای نقش‌های سیاسی - اداری، نظامی و ایدئولوژیک لازم از سوی مالک و فرزندان (به مثابه عاملان ساختار) بود. هرگاه مالک یا فرزندان در ایفای نقش‌های مذکور کوتاهی می‌کردند، مالکیت ملغی شده و به فرد جدید واگذار می‌شد. در حقیقت تخصیص مالکیت با اعطای



نقش اداری، سیاسی، نظامی و یا ایدئولوژیک همراه بود. این، منطق شکل‌گیری اشکال مالکیت و نحوه تخصیص آنها در عصر صفوی بود. این منطق، همان منطق دیرین «مبادله خدمت سیاسی، اداری، نظامی و ایدئولوژیک برای حفظ محدوده سرزمینی در قبال مالکیت» بود که به ترتیب، اشکال مالکیت سلطنتی، اقطاع و تیول، وقف و سیورغال را تولید می‌کرد (نگاه کنید به: ولی، ۱۳۸۰: بخش سوم). در این تعبیر، مالکیت‌های سلطنتی، اقطاع و تیول در چهارچوب مبادله خدمت سیاسی، اداری و نظامی، برای حفظ محدوده سرزمینی دولت متمرکز قابل تفسیرند و مالکیت‌های وقف و سیورغال در چهارچوب مبادله «خدمت ایدئولوژیک برای حفظ محدوده سرزمینی». در این معنا، شکل‌یابی اشکال مالکیت، بازتولید و تخصیص آنها، نتیجه و در عین حال نماد حضور نیروهای غیرزراعی برای مدیریت اجتماعات زراعی بود.

مدیریت غیرمتمرکز سرزمین بر مبنای منطق «توزیع زمین در قبال دریافت خدمت»، با وجود فواید بسیار، همواره امکان و پتانسیل «تمرکززدایی» و حتی «تجزیه» را فراهم می‌کرد. هیچ‌گاه نظم پایداری ایجاد نمی‌شد و همواره تلاطمی در عرصه سیاسی - اداری مشاهده می‌شد. عاملان ساختاری دریافت‌کننده زمین (اقطاع، تیول، سیورغال) در قبال خدمت (نظامی، اداری، ایدئولوژیک) در شرایط تاریخی خاصی می‌توانستند سیاست تمرکززدایی را دنبال کرده و با وجود دریافت زمین، از ارائه خدمت (اداری، نظامی و یا ایدئولوژیک) سرباز زنند. در این نوع مدیریت سرزمین، کنترل «نیروهای گریز از مرکز» با «جابه‌جایی مداوم» و «تغییر عاملان ساختاری ارائه‌دهنده خدمت» همراه بود. عاملان ارائه‌دهنده خدمت به بهانه‌هایی مدام تغییر می‌یافتند و معمولاً اراضی دریافت‌شده در نسل‌های متمادی ابقا نمی‌شد؛ مگر آنکه فرزندان عاملان دریافت‌کننده نقش (اداری، سیاسی، نظامی) و مالکیت (اقطاع، تیول)، «نقش ارائه‌شده به همراه مالکیت زمین» را در سالیان بعد با همان میزان وفاداری به حکومت مرکزی ایفا کنند. عاملان تغییر می‌یافتند تا مدیریت سرزمین گسترده ایران، با وجود تقسیم در بین عاملان ساختاری، همچنان یکدست و متمرکز باقی بماند. در واقع، چنین مدیریتی مانع شکل‌یابی‌های طبقاتی‌ای می‌شد که می‌توانست به تلاش برای احیای حوزه عمومی و استقرار قانون و نظم اجتماعی پویا یاری رساند. لایه‌بندی اجتماعی وجود نداشت، تحرک اجتماعی شدید بود و امکان شکل‌یابی لایه‌های اجتماعی و تعارضات ناشی از آن، که به استقرار نظم قانون‌مند کمک می‌کرد، ناممکن بود. در چنین شرایطی



لایه‌های سیاسی - اجتماعی به وجود نمی‌آمد تا با تقاضاهای اجتماعی «عرصه عمومی» را خلق کند که می‌توانست قدرت شاه را محدود کند. قدرت شاه به دلایل ساختاری وابسته به چرخاندن اقطاعات و جابه‌جایی آنها بود تا قدرت متمرکز با وجود اعمال سیاست «توزیع زمین در قبال خدمت» تا حد ممکن ابقا شود. در واقع دلیلی ساختاری مانع ظهور نیروهای اجتماعی می‌شد که می‌توانستند در تعاملی پویا با حاکمیت، قانون و نظم قانونمند را در پروسه‌ای طولانی مدت خلق کنند. حاکمیت ظاهراً متمرکز ولی عملاً غیرمتمرکز بود زیرا حاکمیت متمرکز نیازمند توزیع غیرمتمرکز زمین در قبال دریافت خدمت بود. قدرت شاه متمرکز می‌نمود، اما عملاً قدرت متمرکز وی متکی به توزیعش بود. بدین ترتیب در تاریخ ایران عصر صفوی همچون دوره‌های پیشین، «عاملان ساختاری موقت» ابزار مدیریت غیرمتمرکز سرزمین پهناور ایران بودند.

ضرورت ساختاری مدیریت غیرمتمرکز سرزمین که متکی بر توزیع انرژی اقتصادی لازم برای اداره سرزمین در بین مدیران (امیران ایلی یا غیرایلی) بود، مانع شکل‌یابی لایه‌های اجتماعی و طبقات می‌شد. اصل ساختاری «جابه‌جایی عاملان ارائه‌دهنده خدمت»، خود عامل اصلی عدم وجود قانون و نظم ناشی از آن بود. مالکیت‌ها با جابه‌جایی عاملان ارائه‌دهنده خدمت، جابه‌جا می‌شد تا منبع اقتصادی مدیریت سیاسی - اداری کشور در خدمت مدیران جدید قرار گیرد. لزوم جابه‌جایی مداوم منبع اقتصادی مدیریت سیاسی - اداری کشور، خود مانعی ساختاری در توسعه نیروهای اجتماعی و استقرار قانون و نظم قانونمند بود. امیران لشکری و کشوری مدام تغییر می‌یافتند، به طوری که تاریخ عصر صفویه به‌ویژه سده نخست آن، مملو از فراز و نشیب‌های امیران لشکری و کشوری مختلف بود. آرامش سیاسی وجود نداشت، حال آنکه ایستایی اقتصادی، خصلت اصلی ایران عصر صفوی بود. اقتصاد زراعی به شکلی پایدار مهم‌ترین منبع تأمین انرژی اقتصادی مدیریت سیاسی، اداری و نظامی کشور بود؛ اما انرژی ناشی از آن به دلایل ساختاری پیش‌گفته برای مدیریت سیاسی - اداری در بین عاملان ساختاری مختلف «جابه‌جا» می‌شد و همین امر تلاطمات سیاسی را در پی داشت.

تأکید بر منطق «دریافت مالکیت زمین در قبال ارائه خدمت»، و «جابه‌جایی مداوم عاملان ارائه‌دهنده نقش خدمت» به عنوان موانع ساختاری ظهور قانون و نظم قانونمند، ممکن است این شاعبه را ایجاد کند که الگوی تحلیل این مقاله در چهارچوب نظریه آسیائیسیم از انگاره



مالکیت دولتی اراضی در ایران پیشاسرمایه‌داری حمایت می‌کند. ذکر این نکته ضروری است که بررسی اقتصاد و جامعه زراعی ایران عصر صفوی نباید با پیش فرض این اصل آغاز شود که مالکیت‌ها در ایران آن عصر، تنها دارای «ماهیت ارضی» بودند. در مقابل، باید به یاد داشت که آنها تنها از یک سو در اقتصاد زراعی ریشه داشته و از سوی دیگر در ارتباط با نیروهای سیاسی - نظامی برآمده از اجتماعات ایلی یا شهری قرار داشتند. اساساً اشتباه تحلیلی بسیاری از مطالعات تاریخی در «دولتی» یا «خصوصی» دانستن هر یک از اشکال مالکیت در ایران عصر صفوی، ناشی از توجه و تأکید آنها بر یک سوی قضیه است: یا آن را کاملاً پدیده‌ای ارضی و مربوط به اقتصاد و اجتماع زراعی (فئودالی) می‌دانند یا آن را تماماً به تأثیرات حضور دولت مستبد شرقی - سلطان فرومی‌کاهند. این سبک از تحلیل و نادیده گرفتن جنبه‌های مختلف پدیده مورد مطالعه، گریختن از فهم پیچیدگی موضوع مورد شناخت و ناشی از ساده‌انگاری است. در تحلیل اشکال مالکیت در هر شکل‌بندی اجتماعی باید به یاد داشت «در هر دوره تاریخی، مالکیت به صورتی متفاوت و تحت مجموعه مناسبات اجتماعی کاملاً متفاوتی پدید می‌آید...» (مارکس، ۱۹۵۷: ۱۴۸-۱۴۹).

بنابراین، فروگاهی هر نوع مالکیت در هر دوره تاریخی به دو شق مالکیت خصوصی - دولتی چیزی نخواهد بود جز ابدی دانستن آن دوشقی که می‌تواند ناشی از حاکمیت انگاره بورژوازی بر مفهوم‌سازی مالکیت باشد. در واقع، دوشقی مالکیت خصوصی - دولتی محصول ذهن تاریخی بورژوازی است و آن نمی‌تواند شکل سومی از مالکیت را تصور کند.

در مقابل، آن شکل از مالکیت که هر لحظه ممکن بود لغو شود و در عین حال می‌توانست با عملکردهای مناسب مالک به شکل ارثی به فرزندان مالک انتقال پیدا کند، شکل خاصی از مالکیت بود که تحت شرایط تاریخی خاص و به واسطه ذهن تاریخی آن دوره تولید می‌شد و نشانگر این نکته است که در دوره مورد بحث، حفظ محدوده سرزمینی دولت به واگذاری مالکیت، به منظور تأمین نیازهای اقتصادی مدیریت اداری - سیاسی و ایدئولوژیک محدوده سرزمینی متکی بود. بنابر این، تملک مالکیت از سوی مالک (به عنوان عامل ارائه‌دهنده نقش خدمت) می‌توانست نسل‌ها ادامه یافته و ویژگی‌های مالکیت خصوصی موجود در جامعه بورژوازی را بیابد؛ اما این امر منوط به ایفای نقش‌های سیاسی - اداری و نظامی لازم از سوی مالک و فرزندان او بود. هرگاه مالک یا فرزندان او در ایفای



نقش‌های مذکور کوتاهی می‌کردند، مالکیت ملغی شده و به فرد جدید واگذار می‌شد. این منطق، چهارچوب شکل‌گیری اشکال مالکیت و نحوه تخصیص آنها در عصر صفوی بود که اشکال مالکیت سلطنتی، اقطاع و تیول، وقف و سیورغال را تولید می‌کرد (نگاه کنید به: ولی، ۱۳۸۰: بخش سوم). در این تعبیر، مالکیت‌های سلطنتی، اقطاع و تیول در چهارچوب مبادله خدمت سیاسی، اداری و نظامی برای حفظ محدوده سرزمینی دولت متمرکز قابل تفهیم و مالکیت‌های وقف و سیورغال در چهارچوب مبادله «خدمت ایدئولوژیک برای حفظ محدوده سرزمینی».

بررسی‌های عمیق‌تر در تاریخ عصر صفویه می‌تواند زوایای بیشتری را از موانع ساختاری شکل‌یابی حوزه عمومی و امکانیت ظهور قانون در تاریخ ایران آشکار سازد. هرچند مانع غیبت قانون و نظم قانونمند در کل عصر صفویه «مدیریت غیرمتمرکز سرزمین» بود، اما این مانع در دو سده اول و دوم عصر صفوی به دو شکل متفاوت نمایان شد. به عبارتی با وجود آنکه در هر دو سده عصر صفوی ساختار واحدی وجود داشت، اما تجلیات این ساختار در دو سده مورد بحث متفاوت بود. در این دو سده نیروهای سیاسی - اداری متفاوتی «ایفای نقش خدمت در قبال دریافت مالکیت» را بر عهده داشتند. در سده اول امیران لشکری و کشوری ایلی ایفای این نقش را بر عهده داشتند و حال آنکه در دوم با تغییری ژرف در ساختار دولت صفوی این نقش به امیرانی محول شد که هیچ‌گونه تعلق ایلیاتی نداشتند. حال در این بخش تجلیات مانع ساختاری «مدیریت غیرمتمرکز سرزمین» و تبعات آن را در دو سده اول و دوم عصر صفوی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

موانع ساختاری ظهور و استقرار قانون و نظم قانونمند در سده نخست عصر صفوی

بررسی تاریخ آغازین عصر صفوی حاکی از آن است که شکل‌بندی اجتماعی ایران عصر صفویه، با فعالیت‌های پویا و مستمر اجتماعات ایلی در اواخر قرن ۱۵ و اوایل قرن ۱۶ میلادی (نهم و دهم هجری) خلق شد (سومر، ۱۳۷۱؛ روملو، ۱۳۴۹؛ مزای، ۱۳۶۳؛ هینس، ۱۳۶۲؛ رید، ۱۹۸۸؛ اسمیت، ۱۹۷۸). در واقع، نیروهای ایلی که ریشه در حوزه آناتولی (به‌ویژه بخش شرقی، جنوبی و جنوب شرقی آن) داشتند، عمده‌ترین منابع شکل‌گیری و حفظ دولت نوپای صفویه بودند. این ایلات و ساختار درونی آنها دست کم تا زمان تثبیت حاکمیت شاه عباس اول (بیش از یک قرن)، استخوان‌بندی اصلی دولت صفوی را تشکیل



می‌دادند، به طوری که بسط و گسترش قلمروی دولت صفویه خصوصاً به طرف آناتولی به وسیله نیروی نظامی این ایلات صورت می‌گرفت و حتی پس از پیوستن مناطق جدید به قلمرو دولت صفویه، توسط این ایلات «اداره» می‌شد. در واقع، به مدت یک قرن، دولت صفوی «ساختاری ایلیاتی» داشت.

ساختار ایلیاتی دولت صفوی که ریشه در الگوهای رایج استقرار حاکمیت در آن قرون داشت، تا زمان شاه عباس اول به ایلات و عشایر مؤتلف در دولت صفوی قدرت فراوانی می‌بخشید. به عبارتی دقیق‌تر دولت صفوی به هنگام تأسیس، دولتی کنفدراسیونی بود که با ائتلاف ایلات قزلباش تشکیل شده بود. این ایلات مؤتلف، با تعلقاتی ایدئولوژیک شاه صفوی را مظهر این جهانی قدرت الهی و سمبل ائتلاف ایلی می‌شناختند. در چنین ساختار سیاسی، کل محدوده سرزمینی به دلایل مختلف و با حکم شاه بین ایلات تقسیم می‌شد. این امر به لحاظ سیاسی - اقتصادی هم‌تراز با تقسیم قدرت و ثروت در بین ایلات مؤتلف بود. شاهان مجبور به توزیع مدیریت سرزمین در بین ایلات مؤتلف بودند و همین امر قدرت شاهان را به نفع ایلات به شدت کاهش می‌داد. بدین ترتیب در سده نخست عصر صفوی، سرزمین پهناور ایران به وسیله ایلات مؤتلف قزلباش مدیریت اداری، سیاسی و نظامی می‌شدند.

در تبیین چرایی تقسیم سرزمین در بین ایلات و اعطای حاکمیت آنها به رؤسای ایلات باید به ضرورت‌های ساختاری جامعه عصر صفوی و منطق‌های ابقای آن اشاره کرد. توان نظامی جامعه ایلی، در شرایطی که هنوز وجود ارتش منظم و متمرکز بی‌معنا بود، سبب می‌شد تمامی حکومت‌ها و از جمله دولت صفوی از اجتماعات ایلی و نیروی نظامی ایلی، در راستای حفظ سرزمین و اعمال اقتدار بر محدوده سرزمینی استفاده کنند و اینچنین بود که دفاع از سرزمین، حفظ آن یا تلاش در جهت گسترش محدوده‌های سرزمینی حکومت به وسیله نیروهای نظامی - ایلی، همواره با قول و اگذاری حکومت آن ایالت (دفاع‌شده یا غصب‌شده) در قالب تیول یا اقطاع همراه بود. به عبارت صریح‌تر، یک ایل با تمامی باب‌ها، طوایف، تیره‌ها و اوبه‌ها در ازای دریافت درآمد منطقه‌ای بزرگ با عایدات قابل توجه، در خدمت یک حکومت قرار گرفته و از توان نظامی خود استفاده می‌کرد.

بنیان ایلیاتی دولت در سده نخست عصر صفوی و وابستگی آن به توزیع محدوده سرزمینی در بین ایلات مؤتلف، پویایی‌هایی را در میان ایلات ایجاد می‌کرد که تلاطمات



سیاسی و تخصصات پویا در بین ایلات نتیجه آن بود. ایفای نقش «خدمت در ازای دریافت حاکمیت ایلات» از سوی ایلات قزلباش، به عنوان رکن اساسی مدیریت سرزمین در سده نخست عصر صفوی، منبع دائمی برای تنش در بین ایلات بود. هیچ امکانی برای طرح قرارداد طولانی مدت، ظهور قانون و نظم قانونمند وجود نداشت؛ حتی قدرت شاه نیز تحت تأثیر این تخصصات پویا قرار می گرفت^۱ (نگاه کنید به: شاملو، ۱۳۷۱: ۱۱۲-۱۱۳؛ افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۱۸۸-۱۸۹، رازنهان، ۱۳۷۴: ۱۷۴) و در لحظاتی ممکن بود کشمکش‌ها تا سرحد جنگ داخلی پیش برود^۲.

ساختار ایلیاتی و عناصر ایلی تشکیل دهنده دولت صفوی، با آنکه توان نظامی فوق‌العاده‌ای به این دولت می‌بخشیدند، لیکن به شدت آن را از درون شکننده می‌کردند. دلیل این امر، رقابت پویای ایلات بر سر تصاحب قدرت و ثروت بود. این امر به‌ویژه هنگامی که دولت توان گسترش به بیرون و تهیه منابع برای ایلات در حال رشد را نداشت، بیشتر ظاهر می‌شد. در این مواقع تضادها افزایش یافته و بحران‌های عمیقی به وجود می‌آمد که در نهایت کل اتحادیه ایلی (= دولت) را تهدید می‌کرد. هر ایل همواره منتظر ضعیف شدن ایلات دیگر بود تا تیول‌ها، اقطاع‌ها و والی‌گری‌های آن ایل را به خود اختصاص داده و جایگاه آن را در ساختار حکومتی بگیرد. در تمامی رویارویی‌ها، تیول‌ها، اقطاع‌ها و مناصب حکومتی ایل‌های مغلوب به دست ایل‌های پیروز می‌افتاد. در واقع، چنانچه گسترش به بیرون ممکن نبود، گسترش به داخل اتفاق می‌افتاد که به معنای درگیری و نزاع

۱. به دلیل تخصصات بین ایلات مؤتلف بر سر مدیریت محدوده‌های بیشتری از سرزمین ایران، هیچ‌یک از شاهان سده نخست عصر صفوی (شاه اسماعیل اول، شاه طهماسب اول، اسماعیل میرزا یا شاه اسماعیل دوم، حمزه میرزا، شاه سلطان محمد خدابنده) در بستر بیماری یا قبل از مرگ، قادر به تعیین جانشین خود نبودند. در این لحظات تاریخی، ایلات در دو یا سه دسته سازمان می‌یافتند و از یکی از فرزندان شاه برای جانشینی حمایت می‌کردند. حمایت از یکی از فرزندان شاه برای جانشینی وی، به معنای تقاضا برای تغییرات گسترده در اقطاع‌ها، ایل‌ها و یا حفظ وضعیت موجود آنها بود. به همین دلیل در سده نخست، شاهان جرأت تعیین جانشین خود را نداشته و عملاً پس از مرگ آنها جنگی سخت بین ایلات درمی‌گرفت. با توجه به نتیجه جنگ، یکی از پسران شاه جانشین پدر می‌شد و ایلاتی که در تخصص با ایلات دیگر وی را به قدرت رسانده بودند، در بازتوزیع اقطاع‌ها، سهم ایلات شکست‌خورده را دریافت می‌کردند.

۲. وقایع ده‌ساله پس از مرگ شاه اسماعیل اول، اتفاقات دوازده‌ساله پس از مرگ شاه طهماسب اول و وقایعی که قبل و طی مراحل آغازین حکومت شاه عباس اول به وقوع پیوست، نمونه‌هایی از تخصصات جدی ایلات مؤتلف در لحظاتی از تاریخ عصر صفوی است. شدیدترین مورد، تخصصات بین ایلات قزلباش در زمان سلطنت سلطان محمد خدابنده بود که طی آنها عملاً ایران به دو بخش غربی و شرقی تقسیم شده بود و هر یک از این دو بخش در دست ائتلافی از ایلات قزلباش بود. ایلات حاکم بر بخش شرقی کشور با حمایت از عباس پسر سلطان محمد خدابنده (بعداً شاه عباس اول) که در هرات بود، عملاً در مقابل سلطان محمد خدابنده (پدر) که «شاه ظاهری» ایلات مؤتلف حاکم بر غرب کشور بود، قرار گرفته بودند و بدین ترتیب ایران به دو قسمت تقسیم شده بود.



بین ایلات برای تصاحب منابع قدرت و ثروت یکدیگر بود. شاهان سده نخست عصر صفوی نیز از تضادهای بین ایلی در جهت ایجاد موازنه بین ایلات و در عین حال تمرکز بیشتر قدرت در دستانشان استفاده می‌کردند (نگاه کنید به: رازنهان، ۱۳۷۴: ۲۳۷).

ساختار ایلیاتی دولت صفوی، شرایطی را ایجاد می‌کرد که تضاد دولت صفوی با حکومت‌های مجاور (برای مثال با عثمانی‌ها و ازبک‌ها) می‌توانست به درون این حاکمیت رسوخ کرده و منجر به تشدید تضادهای بین ایلی در داخل دولت صفوی شود. نمونه چنین شرایطی حمله عثمانی‌ها به منطقه شیروان و قره‌باغ از مناطق تحت حاکمیت صفوی‌ها بود که در نتیجه آن، این منطقه که از تیول‌های روملو بود به دست عثمانی‌ها افتاد. این ایل در نتیجه حمله سنگین عثمانی‌ها تیول خود را از دست داده و به اجبار از آن منطقه کوچید و در داخل ایران تیول‌های جدیدی دریافت کرد. تیول‌های جدید در اصل، تیول‌های ایلات دیگر مؤتلف در دولت صفوی بود و از دست دادن آنها برای آن ایلات ناخوشایند و از علل اصلی تضادهای آنها با ایل روملو بود (نگاه کنید به: سومر، ۱۳۷۱: ۱۵۰). علاوه بر این، رقابت ایلات صفوی با یکدیگر بر سر دریافت تیول‌ها و ایالات مرکزی ایران که از مخاصمات و جنگ و کشمکش‌ها با دولت‌های مجاور (عثمانی و ازبک) به دور باشد، نمونه دیگری از ارتباط تضادهای بین‌الدول با تضادهای بین ایلی است.

ایلات مؤتلف در دولت با تحریک یکی از ایلات داخل آن ائتلاف، به سرحدات دولت دیگر که آن هم ائتلافی ایلیاتی بود حمله می‌کردند. حمله به سرحدات مورد بحث در واقع سعی در جهت کسب مراتع جدید، ضبط تولیدات و ثروت آن مناطق و دریافت مازاد از ایلات شکست‌خورده بود. منطقه مورد تهاجم، محدوده یک ایل مشخص از یک ائتلاف ایلی بزرگ بود. اگر منطقه مورد تهاجم، به وسیله ایل مهاجم غصب می‌شد، آن منطقه به محدوده سرزمینی ایل مهاجم می‌پیوست و او به‌ها و تیره‌هایی از آن ایل به منطقه غصب‌شده می‌کوچیدند.

همان‌طور که ملاحظه شد سده نخست عصر صفوی، سده حاکمیت قواعد ایلیاتی بر ساختار نظام سیاسی، سده تخاصمات ایلی، کشمکش‌های داخلی، کشمکش‌های خارجی و ناآرامی‌های اجتماعی - سیاسی، نزدیکی و دوری برخی از ایلات به شاهان و افزایش یا کاهش اقطاع‌های ایلات مختلف بوده است. بررسی‌ها نشان داد عاملیت «ارائه خدمت اداری، سیاسی و نظامی در ازای دریافت حاکمیت ایلات» از سوی ایل‌های قزلباش در سده



نخست صفوی و رقابت بین آنها، عامل اصلی این کشمکش‌ها و تخاصم‌ها بود. بنابراین، ایفای نقش خدمت از سوی «امرای ایلی» به شکلی پویا تمرکززدایی و پراکنش قدرتی را در سطح کشور و در بین ایلات به وجود می‌آورد و امکان هرگونه قرارداد اجتماعی و ظهور قانون مدنی و نظم قانونمند را فراهم نمی‌ساخت. در این سده، ایل، قبیله و خویشاوندی، هویت افراد را تعیین می‌کرد. افراد با اوبه، تیره، طایفه، باب و ایل خود تعریف شده و هویت می‌یافتند و در مواقع لزوم اوبه، تیره، طایفه، باب و ایل از او حمایت می‌کرد. در واقع در جامعه‌ای که نظام ایلیاتی بر آن حاکم بود، خویشاوندی و قبیله همان کارکرد «قانون» در جامعه سرمایه‌داری کنونی را بازی می‌کرد: قبیله‌ها و خویشاوندان از فرد در مقابل تهدیدهای مختلف حمایت همه‌جانبه می‌کردند و به همین دلیل در چنین جامعه‌ای شخص، فردیت و قانون حامی آن وجود نداشت.

ضرورت ساختاری ایفای نقش «خدمت» از سوی امیران ایلی، عملاً تنشی پویا و بی‌ثباتی سیاسی، اداری و نظامی تولید می‌کرد که شرایط ظهور قرارداد اجتماعی، قانون مدنی و نظم قانونمند را فراهم نمی‌ساخت. در چنین شرایطی، حفظ نظم همراه با ضرورت ساختاری توزیع قدرت شاه در بین امیران ایلی، سبب می‌شد تا ایدئولوژی وراثت سلطنت و اصل «عدم توارث نقش خدمت» در کنار یکدیگر، چهارچوب اصلی مدیریت سرزمین را تشکیل دهند. ایدئولوژی توارث در سیاست (سلطنت) در ارتباط با بحث نظم و عدالت (به مثابه تجلی نظم) قرار می‌گرفت و اصل «عدم توارث نقش خدمت» نیز همچون ابزاری کارآمد در دست شاه بود تا عاملان ساختاری مخل نظم و عدالت را کنترل کند. در حقیقت، هر دو اصل مانع شکل‌گیری شرایط ظهور و رشد قانون مدرن قلمداد می‌شوند.

موانع ساختاری ظهور و استقرار قانون و نظم قانونمند در سده دوم عصر صفوی

با شروع سده دوم حاکمیت صفویان، یا به عبارت دقیق‌تر از زمان «تثبیت» قدرت شاه عباس اول به بعد، مالکیت‌ها و مراجع تخصیص آنها دستخوش تغییرات بنیادین شد. مهم‌ترین این تغییرها، کاهش قابل توجه اقطاع و تیولات ایلات قزلباش بود (لمبتون، ۱۳۴۵: ۲۱۷؛ نعمانی، ۱۳۵۸: ۲۲۶). این کاهش، نماد تغییرات جدی در «عاملیت نقش خدمت» بود که پیشتر توسط ایلات قزلباش انجام می‌گرفت. همگام با این تغییرات، ارتش متمرکزی که هیچ‌گونه تعلقات قبیله‌ای و خویشاوندی نداشت، به تدریج جایگزین نیروی نظامی ایلیاتی



شد. این تغییر قاعداً باید خود را در واگذاری تیول‌ها و اقطاع‌ها به رؤسای ارتش متمرکز نشان می‌داد، چراکه تنها منبع اقتصادی ارتش (چه قبیله‌ای و چه متمرکز)، زمین بود. بدین ترتیب، اعطای منصب فرماندهی با واگذاری مالکیت تیول و اقطاع همراه شد تا حاکم جدید بتواند مزد سربازان تحت امرش را بپردازد. در واقع، هنگامی که منصب سیاسی، اداری و نظامی «حاکم ولایت» واگذار می‌شد، خودبه‌خود زمین‌های اقطاعی و تیولی بسیاری همراه با آن اعطا می‌شد (لمبتون، ۱۳۴۵: ۲۱۵؛ نعمانی ۱۳۵۸: ۲۲۵-۲۲۶؛ ترکمان، ۱۳۳۴: ۵۱۵؛ رهربرن، ۱۳۴۹: ۸۴-۸۵ و ۱۴۶-۱۴۵). این، تکرار آن منطق دیرین بود: خدمت نظامی در ازای درآمد زمین، اما این بار نه به رؤسای ایلات قزلباش بلکه به افراد بی‌هویتی داده می‌شد که در کودکی اسیران جنگی بوده و تحت نظارت شاهان در دربار برای تصدی مقامات اداری - نظامی پرورش یافته بودند. آنها هیچ وابستگی خویشاوندی و قبیله‌ای نداشتند تا قدرت مرکزی را تهدید کنند. بدین ترتیب، مجدداً شاهان صفوی مجبور به تقسیم کشور بین حکام ایالتی می‌شدند تا تمرکز دولت سرزمینی از طریق واگذاری تیول‌ها و اقطاع‌ها «لشکری» حفظ شود. اما این بار منطق تقسیم، تقسیم ایلیاتی نبود که بعداً منجر به کشمکش بین ایلات و تضعیف دولت مرکزی شود.

آن‌گونه که شاردن در سده دوم حاکمیت صفویان گزارش می‌کند (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۸: ۲۹۶ و ۲۹۸) تیول یا اقطاع تنها منحصر به تیول‌ها و اقطاع‌ها لشکری نمی‌شد، بلکه تیول‌ها و اقطاع‌ها «اداری» نیز وجود داشت که منبع اقتصادی دولت برای پرداخت مواجب کارمندان اداری بود. در واقع، این زمین‌ها یا ضمیمه شغلی خاص بود یا به عنوان حقوق سالیانه افراد به خدمت گرفته شده به کار می‌رفت. بدین ترتیب، افراد بسیاری که در شغل‌های ویژه‌ای در دربار یا نظام اداری شاغل بودند تیول داشتند. زرگرباشی، مسگرباشی، نامه‌نویس، عطارباشی و حتی مسئولان آبدارخانه و قهوه‌خانه دربار همگی تیول داشتند (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۸: ۲۶۶). در عین حال، حکومت ممکن بود فردی را برای مدت خاصی به خدمت بگیرد و در این حالت مواجب او از محل واگذاری تیول که برابر مزد او بود، پرداخت می‌شد. در حقیقت، این نوع از تیول و اقطاع‌ها، تیول‌ها و اقطاع‌ها اداری بودند که می‌توان آنها را از تیول‌ها و اقطاع‌ها لشکری (نظامی) جدا کرد. هر دو نوع این تیول‌ها حالت موروثی (خانوادگی) داشتند، مگر آنکه فرد تیولدار از خدمت استعفا داده یا برکنار می‌شد (نعمانی،



۱۳۵۸: ۲۲۶). ذکر این نکته حائز اهمیت است که تیول نظامی جنبه اداری نیز داشت^۱ اما تیول اداری - مالی الزاماً جنبه نظامی نداشت^۲.

تیولداران از هر نوع که بودند، تنها مرجع اداری، قضایی و مالی محدودۀ تیول خود به شمار می‌رفتند و هیچ‌کس حتی مأموران دولتی اجازه بررسی و تفتیش در محدودۀ تیولی آنها را نداشتند (شاردن، ۱۳۴۵، جلد ۸: ۲۹۶). منبع واگذاری تیول‌ها و اقطاع در سده دوم حاکمیت دولت صفویه، عمدتاً املاک سلطنتی بود. شاه اراضی خود را در ازای خدمت نظامی یا اداری به کارمندان لشکری و کشوری واگذار می‌کرد. این در حالی است که منبع اقطاع و تیول‌های ایلات قزلباش در سده نخست حاکمیت صفویان، توان آنها در تصاحب محدوده‌های جدید و استقرار در آنها بود که توسط مقام ایدئولوژیک شاه صفوی تفویض می‌شد. در واقع، تغییر نقش خدمت نظامی، اداری و سیاسی از امرای ایلی به امرای غیرایلی در سده دوم عصر صفوی، ضرورتاً به افزایش قابل توجه املاک سلطنتی و تمرکزگرایی شدید سیاسی انجامید؛ چراکه شاه برای خنثی‌سازی ایلات قزلباش، نیازمند بسط اراضی سلطنتی بود تا آنها را به امیران غیرایلی به مثابه اقطاع اداری نظامی واگذار کند.

در حقیقت، ضرورتی ساختاری سبب تمرکز بیش از حد قدرت اقتصادی و سیاسی در نزد شاهان سده دوم عصر صفوی می‌شد که بسیاری از مورخان و جامعه‌شناسان تاریخی بدون توجه به این شرایط ساختاری، آن را به مثابه «خواست یا اراده استبداد» تحلیل کرده‌اند. شاهان سده دوم عصر صفوی برای خلاصی از نیروهای تمرکزگرای ایلی که به مدت یک سده عاملان اصلی ایفای نقش خدمت در ساختار دولت بودند، مجبور به افزایش املاک سلطنتی، تمرکز قدرت سیاسی و کاهش قدرت اقتصادی و سیاسی ایلات مؤتلف بودند. در واقع رفتار استبدادی شاه نه ناشی از خواست وی، بلکه تابعی از شرایط ساختاری بود. قدرت و ثروت باید به ضرر امرای ایلی در دست شاه تمرکز می‌یافت تا سرزمین این بار توسط امرای غیرایلی مدیریت شود. این بار برخلاف سده پیشین، تمرکزگرایی بیش از حد قدرت شاه مانع ظهور قانون اجتماعی و نظم قانونمند بود. در بررسی تمرکز قدرت و ثروت در دست شاه، به عنوان مانع ساختاری رشد قانون در سده دوم عصر صفوی، توجه به املاک

۱. برای مثال، شاه عباس اول وقتی حکومت فارس را با تمام امتیازات اداری - مالی به عنوان تیول به الله وردی‌خان واگذار کرد، (ترکمان، ج اول، ۱۳۳۴: ۵۱۵) او هم حاکم نظامی و هم حاکم اداری - مالی آن ایالت شد. این مورد، نمونه‌ای از تیول نظامی‌ای است که جنبه اداری - مالی نیز داشته است.

۲. به عنوان مثال، تیولی که به فراش‌باشی دربار به عنوان موجب شغلی واگذار می‌شد، تنها تیولی برآمده از ساختار اداری - مالی حکومت صفوی بود و هیچ دلالت نظامی‌گرانه‌ای نداشت.



سلطنتی از اهمیت شایان توجهی برخوردار است زیرا این املاک، نماد میزان قدرت شاه صفوی در ساختار سیاسی دولت صفوی بود.

شاهان سده نخست، به دلیل ساختار ایلپاتی دولت صفویه، اراضی سلطنتی قابل توجهی در مقایسه با اراضی تحت مالکیت ایلات نداشتند، چراکه قدرت‌شاهان سده نخست وابسته به توزیع اراضی بین ایلات و تقسیم کشور بین آنها بود؛ لذا پایین بودن نسبت اراضی سلطنتی در آن سده، برای حفظ قلمرو سرزمینی دولت متمرکز، «ضرورت ساختاری» داشت. در این دوره، املاک سلطنتی تنها منبع تأمین درآمدهای شاه و خاندان سلطنتی و مشاغل مرتبط با دربار سلطنتی بود و امر اداره سیاسی کشور به واسطه واگذاری ایالات مختلف کشور به ایلات قزلباش، در قالب تیول و اقطاع، صورت می‌گرفت. در حقیقت، در سده نخست حاکمیت صفویان، شفافیت بالایی در شناسایی کارکردی املاک سلطنتی از دیگر املاک وجود داشت زیرا در دوره مورد بحث کارکرد املاک سلطنتی تأمین هزینه دربار و خاندان سلطنتی بود نه تأمین هزینه اداره سیاسی کشور. در مقابل، شناخت کارکرد املاک سلطنتی از سده دوم حاکمیت صفویان کمی مشکل‌تر به نظر می‌رسد، چراکه در عین کارکرد تأمین منبع اقتصادی مدیریت دولتی و اداره سیاسی کشور، منبع تأمین مخارج شاه، خانواده سلطنتی و دربار نیز بود. این امر، به‌ویژه در زمان حاکمیت شاه عباس اول، پیچیدگی بیشتری پیدا کرد. دوره حکومت وی، با افزایش قابل توجه نسبت اراضی سلطنتی به سایر انواع اراضی همراه بود، زیرا تحول بزرگی در ساختار سیاسی دولت صفوی در حال شکل‌گیری بود.

همان‌طور که گفته شد، شاه عباس برای کنترل قدرت تخریب‌کننده ایلات قزلباش، مالکیت اقطاع و تیول‌های واگذار شده به آنها را به تدریج و با زیرکی ملغی کرده و آنها را به مالکیت‌های سلطنتی تغییر داد. این امر، لازمه کنار گذاشتن ارتش ایلپاتی از ساختار نظامی دولت و جایگزینی آن با ارتش متمرکز غیرایلپاتی بود. در واقع در ساختار جدید، اراضی سلطنتی منبع تأمین مخارج ارتش متمرکز و همچنین منبع مالی اداره غیرایلپاتی محدود شده سرزمینی دولت متمرکز بود؛ لذا این بار و در این ساختار سیاسی - اداری جدید، افزایش قابل توجه نسبت اراضی سلطنتی برای حفظ قلمرو سرزمینی دولت متمرکز «ضرورت ساختاری» داشت. در ساختار دولت نوساز شاه عباس اول که تقریباً تا زمان انقراض بی‌تغییر باقی ماند، املاک سلطنتی نسبت بالایی از اراضی را شامل می‌شدند و هرگاه مالکیت‌های مختلف از تیول و اقطاع گرفته تا سیورغال به دلایل مختلف ملغی می‌شد، نخست ضمیمه



املاک سلطنتی می‌شد تا مجدداً بنا بر ضرورت‌های اداره دولت متمرکز، به اشکال مختلف به افراد مورد نظر واگذار شود. در واقع، املاک سلطنتی منبع اصلی واگذاری تیول‌ها و اقطاع‌ها به امیران غیرایلیاتی یا به عبارت دیگر، مهم‌ترین منبع اقتصادی برای مدیریت سیاسی کشور در شکل جدید بود.

شاه عباس و شاهان بعدی، املاک سلطنتی را در قالب تیول و اقطاع واگذار می‌کردند تا خدمت سیاسی - اداری و نظامی از امیران غیرایلیاتی (به جای رؤسای ایلات قزلباش) دریافت کنند. در حقیقت، افزایش قابل توجه نسبت اراضی سلطنتی دلالت بر حاکم شدن نوع جدیدی از مبادله زمین با «خدمت» بود که جایگزین مبادله سابق می‌شد و به معنای دقیق‌تر، به معنای کنار رفتن امیران ایلی از ساختار سیاسی دولت صفوی بود. در این دوره (سده دوم حاکمیت صفویان)، املاک سلطنتی علاوه بر اینکه مهم‌ترین منبع واگذاری اقطاع‌ها و تیول‌ها بود، منبع اصلی اعطای سیورغال و وقف نیز به شمار می‌رفت. در حقیقت، ساختار سیاسی جدید، نیازمندی‌های ایدئولوژیک جدیدی داشت و این امر با اعطای سیورغال‌ها و وقف‌های بسیار تأمین می‌شد تا حاکمیت سیاسی چهره مشروع داشته باشد.

با توجه به نکات فوق، اراضی سلطنتی منبع تمامی اشکال مالکیت در دوره دوم حاکمیت صفویان بود. البته ذکر این نکته ظریف ضروری است که تصور «مالکیت اسمی شاه به معنای مالکیت خصوصی او بر تمامی اراضی مورد بحث»، نوعی خلط تحلیلی است که در نتیجه تحلیل مالکیت اسمی شاه در گفتمان «فئودالیسم غربی» حاصل می‌شود. این در حالی است که در تحلیل‌های پیشین نشان دادیم، ضرورت ساختاری واگذاری اراضی سلطنتی در شکل تیول، اقطاع، سیورغال و وقف برای مدیریت سیاسی - اداری نظامی و ایدئولوژیک جامعه صفوی دلالت بر آن دارد که مالکیت اسمی شاه بر این اراضی باید در چهارچوب «ضرورت‌های ساختاری مدیریت سرزمین» تحلیل شود.

شرایط تحلیلی فوق بر بررسی اراضی دیوانی (خالصه) نیز حاکم است. این اراضی همان اقطاع‌ها و تیول‌هایی بودند که ماهیت اداری، نظامی و سیاسی داشتند و منبع اقتصادی مدیریت سیاسی کشور به شمار می‌رفتند. تحلیل پدیده‌های اقطاع و تیول در صفحات پیشین نشان داد فروگاهی اقطاع‌ها و تیول‌ها به مالکیت دولتی و حذف ویژگی‌های خاص آن (همچون موروثی بودن و استقلال مالی، اداری و سیاسی تیولدار یا مقطع) نتیجه تحلیل پدیده تاریخی اقطاع و تیول در درون گفتمان نظری «شیوه تولید آسیایی» است. در عین حال،



فروگاهی آنها به مالکیت خصوصی نیز محصول کاربست گفتمان نظری فئودالیسم غربی است. آنها در آن واحد ویژگی‌های مالکیت دولتی و خصوصی را توأمان دارا بودند و این اساساً ناشی از «تلاقی» پدیده‌های تاریخی مختلف و متنوع در امر «مالکیت» است؛ تلاقی‌ای که دلالت بر ضرورت‌های ساختاری مدیریت سرزمین دارد. همین نکته در تحلیل اراضی سلطنتی، سیورغال و وقفی نیز صادق است. در واقع، تحلیل «نحوه شکل‌گیری مالکیت‌های مذکور و تخصیص آنها» به عنوان تأثیرات ساختاری مدیریت سرزمین، مانع تقلیل تحلیلی آنها به مالکیت‌های خصوصی و دولتی می‌شود. بنابراین، تیول و اقطاع - که از آن در برخی مطالعات تاریخی به عنوان مالکیت خصوصی و در برخی به عنوان مالکیت دولتی یاد شده - چیزی نیستند جز نماد و سمبل ساختار مدیریت سرزمین.

همان‌طور که ملاحظه شد، بررسی اشکال مالکیت و نحوه تخصیص آنها در سده دوم عصر صفوی نشانگر آن بود که در این دوره «به دلایل ساختاری» قدرت کاست امرای قزلباش به شکل قابل توجهی محدود شده و شاه قدرت اقتصادی، سیاسی، اداری و نظامی را به شیوه‌ای متمرکز در اختیار داشت. این دوران طولانی، نظم و سکون ناشی از قدرت متمرکز شاهان سده دوم و رشد اقتصادی مرتبط با آن، تنها در اواخر عصر صفویه تا حدودی به رشد نیروهای اقتصاد شهری منتهی شد که بعدها می‌توانست به ظهور اشکال مدرن قانون اجتماعی بیانجامد (نگاه کنید به: فریر، ۱۹۷۳: ۴۶؛ استینزگارد، ۱۹۷۴: ۳۸۱؛ سیوری، ۱۹۸۰: ۱۹۶؛ عیسوی، ۱۹۷۱: ۱۲؛ اینالجیک و استینزگارد، ۱۹۷۹، ۲۱۰-۲۱۳). در حقیقت، از زمان شاه عباس اول تا اضمحلال دولت صفوی، به تدریج بازرگانان و تاجران بزرگی، با استحصال ارزش اضافی تولیدشده در اقتصاد خرده‌کالایی شهری و حتی در بخش روستایی، پدید آمدند. آنها در اواخر عصر صفوی به حدی از رشد رسیدند که به طور مستقیم با کمپانی‌های خارجی وارد مذاکره شده و حتی توانستند انحصار ابریشم را از چنگ شاه بیرون آورند (فوران، ۱۳۷۷: ۶۲ و ۶۳). مقاومت تجار ارمنی در مقابل پیشنهاد کمپانی هند شرقی انگلستان برای تغییر جهت صدور ابریشم و واردات کالاهای مختلف (به‌ویژه پارچه) از غرب ایران (مسیر حلب) به جنوب آن (از راه دریایی و توسط آن کمپانی) نمونه دیگر از رشد نیروها و



۱. بازرگانان ارمنی تحت لوای حمایت‌های دولتی حتی توانستند به سرمایه‌گذاری در خارج از ایران نیز بپردازند (نگاه کنید به: کرویسی، ۱۳۸۰: ۳۹۰ و ۳۹۷). بازرگانان ارمنی چنان انحصار واردات پارچه را در اختیار گرفته بودند که در مقابل ورود رقیب اقتصادی جدید به شدت واکنش نشان می‌دادند، حتی اگر این رقیب کمپانی هند شرقی انگلیس بود.

لایه‌های اقتصادی و اجتماعی در داخل کشور بود که می‌توانست قدرت شاه را به نفع لایه‌ها و طبقات اجتماعی محدود کرده و امکان ظهور قانون اجتماعی مدرن را فراهم سازد (نگاه کنید به: فریر، ۱۳۸۰: ۲۵).

با تمام این اوصاف، دولتی بودن اقتصاد کشور در سده دوم و تمرکز دارایی‌ها و قدرت در دست شاهان آن دوره، به مثابه نیازی ساختاری برای مدیریت سرزمین، مانع از امکان ظهور رقابت اقتصادی و در پی آن کشمکش اجتماعی و سیاسی می‌شد. در واقع، این بار به دلیل حضور برجسته دولت در عرصه اقتصادی - سیاسی، شرایط ساختاری ظهور قانون مدرن فراهم نبود و نخستین جرقه‌ها نیز با حملات افغان‌ها و اضمحلال سلسله صفوی خاموش شد و تا پایان عصر قاجار همچنان خاموش ماند.

نتیجه‌گیری

بررسی جامعه‌شناختی ایران عصر صفوی در چهارچوب رویکرد مارکسیسم ساختارگرا، نشان داد با وجود پیچیدگی‌های موجود در ایران آن عصر، ساختار واحدی بر شکل‌بندی اجتماعی ایران عصر صفوی حاکم بود. این ساختار که حول منطق «اعطای مالکیت در قبال خدمت» شکل گرفته بود، اثرات خود را در حوزه اقتصادی (به‌ویژه در نحوه شکل‌یابی و تخصیص انواع مالکیت) و در حوزه‌های سیاسی - حقوقی به نمایش می‌گذاشت و غیبت قانون اجتماعی و نظم قانونمند نیز بخشی از آثار ساختار بود. در واقع، ایده ساختاری موجود در این مقاله، در تقابل با تحلیل‌های علی - خطی، حاکمیت، مالکیت و نوع روابط اجتماعی - حقوقی (ظهور یا عدم ظهور قانون اجتماعی) را تابع شرایط ساختاری مدیریت سرزمین می‌داند. این در حالی است که در سنت ایران‌شناسی، مالکیت تابع حاکمیت (ایده استبداد/ فره ایزدی) یا حاکمیت تابع مالکیت (ایده فئودالیسم) تلقی می‌شود؛ و بر همین مبنا غیبت قانون، به مثابه متغیری وابسته، تحت تأثیر حاکمیت مطلق و در گفتمان استبداد و یا تحت تأثیر الگوی مالکیت و در گفتمان فئودالی تبیین می‌شود. در مقابل، ایده راهبر این مقاله مدعی است، شکل حاکمیت (مطلق یا غیرمتمرکز)، الگوی مالکیت و نحوه تخصیص آن، و شکل روابط اجتماعی حقوقی و در نتیجه غیبت قانون و نظم قانونمند، همگی تابع شرایط ساختاری مدیریت سرزمین است. در واقع علیت ساختاری وجود دارد که اثرات خود را

۱. در علیت خطی (Linear Causality) اثر یک عنصر بر عنصر دیگر مورد نظر است (راتگور، ۱۹۸۵: ۳۲۵).



در تمامی سطوح ساختار به نمایش می‌گذارد^۱ و شکل حاکمیت (مطلق یا غیر متمرکز)، الگو و نحوه تخصیص مالکیت، و وجود یا غیبت قانون و نظم قانونمند، همگی به مثابه اثرات ساختار متجلی می‌شوند.

بررسی جامعه‌شناختی شکل‌بندی اجتماعی ایران در عصر صفوی نشان داد ساختار مدیریت سرزمین، رفتارهای عاملان سیاسی را شکل می‌داده و شاهان و امیران لشکری و کشوری مهم‌ترین بازیگران و عاملان این ساختار به شمار می‌رفتند. نحوه بازیگری این عاملان، کشمکش‌های بین آنها و در نهایت نظم منتج از این کشمکش‌ها، شکل‌بندی اجتماعی ایران را به سوی تمرکزگرایی اداری - سیاسی شدید (سده دوم عصر صفوی) یا تمرکززدایی سیاسی - اداری شدید (سده اول عصر صفوی) هدایت می‌کرد. در واقع، ایران عصر صفوی با وجود آنکه در چهارچوب یک سلسله سلطنتی قرار داشت اما در سده‌های شانزدهم و هفدهم میلادی به ترتیب تمرکززدایی و تمرکزگرایی شدید اداری - سیاسی را تجربه کرد. شکل نخست مدیریت، با محدود بودن قدرت شاهان به قدرت ایلات مؤتلف، و شکل دوم مدیریت با قدرت مطلق شاه مشخص می‌شد. بنا بر رویکرد ساختاری این مقاله، هر دو شکل مدیریت، تابع رشد پایین نیروها و روابط اقتصادی بود که باعث می‌شد شاه یا امیران ایلی این خلأ ساختاری را پُر کنند. به عبارتی دقیق‌تر، هر دو شکل مدیریت، با وجود تفاوت‌ها، به لحاظ نحوه مدیریت سرزمین، مشابه یکدیگر بوده و در هر دوی آنها امکان اندکی برای رشد قوانین و ظهور نظم قانونمند وجود داشت. در مدیریت به واسطه عاملان ایلی، ایلات در حمایت از اعضایشان خلأ قانون را پُر می‌کردند و در شکل دوم مدیریت، لزوم تمرکز قدرت اقتصادی، اداری و سیاسی در دست شاه برای مدیریت متمرکز سرزمین، ناقض شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ظهور قانون بود. به عبارت دیگر گفتمان اداری - سیاسی حاکم بر ایران عصر صفویه، مانع شکل‌یابی قانون و نظم قانونمند می‌شد؛ و همواره رابطه دوری‌ای بین «مدیریت مبتنی بر اعطای مالکیت در قبال خدمت» و «کم‌رشدی نیروهای اقتصادی و سیاسی» وجود داشت که یکدیگر را بازتولید کرده و نتیجه این امر، تداوم غیبت قانون و نظم قانونمند در تاریخ و جامعه ایران بود.



۱. در اینجا باید دقت داشت علیت ساختاری (Structural Causality) با علیت خطی و علیت نمایشی (Expressive Causality) متفاوت است؛ در علیت خطی اثر یک عنصر بر عنصر دیگر مطرح می‌شود و علیت نمایشی نیز بر آثار کل بر اجزایش به عنوان تجلیات آن کل دلالت دارد (راتگور، ۱۹۸۵: ۳۲۵).

منابع

- افوشته ایی نظری، م. (۱۳۵۰) *تقاوه الآثار فی ذکر الاحیاء*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: انتشارات ترجمه و نشر کتاب.
- بتون، ت؛ و کرایب، ی. (۱۳۸۴) *فلسفه علوم اجتماعی، بنیان‌های فلسفی تفکر اجتماعی*، مترجم: شهناز مسمی‌پرست و محمود متحد، تهران: انتشارات آگه.
- دانشگاه کمبریج. (۱۳۸۰) *تاریخ ایران، دوره صفویان، پژوهشی از دانشگاه کمبریج*، مترجم: دکتر یعقوب آژند، تهران: انتشارات جامی.
- ترکمان، ا. (۱۳۳۴)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، دو جلد، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- رازنهان، م. (۱۳۷۴) *بررسی نقش سیاسی ایلات و عشایر در دوره صفویه*، پایان‌نامه دکتری، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس.
- روملو، ح. (۱۳۴۹) *احسن التواریخ*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات ترجمه و نشر کتاب.
- رهبرن، ک، م. (۱۳۴۹) *نظام ایالات در دوره صفویه*، مترجم: کیکاووس جهاننداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- سومر، ف. (۱۳۷۱) *نقش ترکان آناتولی در تشکیل دولت صفویه*، مترجمان: احسان اشراقی و محمدتقی امامی، تهران: نشر گستره.
- شاردن، ژ. (۱۳۴۵) *سیاحتنامه شاردن*، جلد هشتم، مترجم: محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۴) *سفرنامه شوالیه شاردن*، جلد سوم، مترجم: اقبال یغمایی، تهران: انتشارات توس.
- شاملو، و، ق. (۱۳۷۱) *قصص الخقانی*، تصحیح سید حسن سادات ناصری، جلد اول، تهران: انتشارات وزارت ارشاد.
- فریر، ر. (۱۳۸۰) *تجارت در دوره صفویان*، دانشگاه کمبریج، تاریخ ایران، دوره صفویان، پژوهشی از دانشگاه کمبریج، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- فوران، ج. (۱۳۷۷) *مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی در ایران از صفویه تا سال‌های بعد از انقلاب اسلامی*، مترجم: احمد تدین، تهران: انتشارات مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- کرویس، د، و، د. (۱۳۸۰) *شاردن و ایران*، تحلیلی از اوضاع ایران در قرن هفدهم میلادی، مترجم: حمزه اخوان تقوی، تهران: انتشارات نشر و پژوهش فرزانه روز.
- لمتون، ا، ک، س. (۱۳۴۵) *مالک و زارع در ایران*، مترجم: منوچهر امیری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مزاوی، م. (۱۳۶۳) *پیدایش دولت صفویه*، مترجم: یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.
- نعمانی، ف. (۱۳۵۸) *تکامل فتودالیسم در ایران*، جلد اول، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- ولی، ع. (۱۳۸۰) *ایران پیشاسرمایه‌داری، تاریخ نظری*، مترجم: حسن شمس‌آوری، تهران: انتشارات نشر مرکز.
- هینس، و. (۱۳۶۲) *تشکیل دولت ملی در ایران*، مترجم: کیکاووس جهاننداری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- هوارث، د. (۱۳۷۷) *نظریه گفتمان*، مترجم: سید علی اصغر سلطانی، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۲، صص ۱۵۲-۱۸۲.



Althusser, L (1969) *For Marx, Allen lance*: London: the Penguin Press.

Althusser, L. and Balibar, E. (1970) *Reading Capital*, London: New Left Book.

Chardin, J (1811) *Voyages du Chevalier Chardin, en Perse et autres lieux de l'Orient*, volumes I, IV, VII, Paris: le Norman.

Ferrier, R. W. (1973) "The Armenians and the East India Company in Persia in the Seventeenth and Early Eighteenth Centuries", *Economic History Review*, Vol. 26 (1): 38-62.

Hall, S.; Held, D., Tony Mc Grew, T. (1992) *Modernity and its Futures*, UK: Polity, OU Press.

Inalcik, H. and Steensgaard, N. (1979) Article on "Harir", *The Encyclopedia of Islam*, (New Edition, Vol. 3, PP. 209-221), Leiden E. J. Brill and London: Luzac & Co.

Issawi, C (1971) *The Economic History of Iran: 1800-1914*, Chicago and London: The University of Chicago Press.

Laclau, E. & Mouffe, C. (1985) *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*, London: Verso.

Marx, K. (1957) *The Poverty of Philosophy*, New York: International Publisher.

Meilink-Roelofs, M. (1972-1974) "The Earliest Relations between Persia and the Netherlands", *Persica*, No. VI, PP. 1-50), Nederland: Jaarboek van het Genootschap Nederland-Iran Stichting Voor Culturele Betrekkingen.

Raatgever, R. (1985) "Analytic Tools, Intellectual Weapons: The discussion among French Marxist Anthropologists about the Identification of Modes of Production in Africa", Van Binsbergen, W and Geshiere, P, *Old Modes of Production and Capitalist Encroachment, Anthropological Explorations in Africa*, UK: Routledge and Kegan Paul Plc.

Reid, J (1988) "Tribalism and Society in Islamic Iran, 1500-1629", *International Journal of Middle East Studies*, Vol.20(3): 408-410.

Savory, R (1980) *Iran under the Safawids*, UK: Cambridge University Press.

Smith, J. (1978) "Turanian Nomadism and Iranian Politics", *Iranian Studies*, Vol. 11 (1):57-81.

Steensgaard, N (1974) *The Asian Trade Revolution of the Seventeenth Century, The East India Companies and the Decline of the Caravan Trade*, Chicago and London: The University of Chicago Press.

